پاره‌ای از تعلیقات آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی بر احادیث اصول کافی

عبدالحسین طالعی*

چکیده: این مقاله، تعلیقات آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی هشت حدیث از پنج باب کتاب اصول کافی را دربر دارد که از کتابِ چاپ نشدهٔ «اساس معارف القرآن» نقل شده است. این احادیث و توضیحات آنها دربارهٔ معرفت خدا، اسماء و صفات الاهی و بداء است. براساس توضیحاتی که آمده است، خداوند، معرفت خود را به بندگان تذکّر می‌دهد و فطرت الاهی را به آنان یادآور می‌شود؛ توصیف‌های بشری در وصف خداوند، نارسا است؛ اسماء و صفات الاهی تمییز او از خلقش را نشان می‌دهد؛ و بداء جلوه‌ای بارز از قدرت و سلطنت واسعهٔ الاهی است.

کلیدواژه: توحید ـ معرفة الله / اسماء و صفات الاهی / بداء / توحید ـ روایات / کافی ـ روایات توحید / اصفهانی، میرزا مهدی / دانشمندان شیعه ـ قرن ۱۴.

---

*. عضو هیئت علمی دانشگاه قم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

اشاره

مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۰۳ـ۱۳۶۵ ق) ـ از عالمان بزرگ خراسان در سدهٔ گذشته[۱] ـ در کتابِ منتشر نشدهٔ «اساس معارف القرآن»، یک دورهٔ نظام‌مند، در علوم مبدئی و معادی ارائه کرده که در آن، به صدها حدیث استناد کرده و ذیل آنها مطالبی بیان داشته است.

در این گفتار، ترجمهٔ فارسی تعلیقات و نکات مرحوم آیت‌الله اصفهانی بر هشت حدیث اصول کافی عرضه شده، تا نمونه‌ای از بینش ایشان باشد. گرچه سخن در این زمینه‌ها بسیار مجمل و سرشار از اشارات و نکات است که در گفتارهای دیگر باید عرضه شود، ولی ترجمهٔ همان بخشها برای اهل فضل، می‌تواند دریچه‌هایی از معرفت بر روی آنها بگشاید و فرصتی دیگر برای تأمّل و نقد و بررسی در مورد آنها فراهم سازد.

این بخشها، براساس نسخه‌ای از کتاب «اساس معارف اقرآن» گزینش شد، که جمعی از فضلا، تصحیح و تحقیق آن را با نظارت فرزند دانشمند مرحوم آیت‌الله اصفهانی، جناب میرزا اسماعیل مدرّس غروی، براساس نسخه‌های مختلف خطی این کتاب، به سامان آورده‌اند.

بدین روی، در این گفتار، به شمارهٔ صفحهٔ یکی از نسخه‌های خطّی کتاب (نسخهٔ مرحوم حجّت‌الاسلام شیخ علی‌اکبر صدرزادهٔ دامغانی) و نسخهٔ تحقیق شده، و نیز شمارهٔ حدیث ـ براساس شماره‌گذاری مسلسل احادیث در نسخهٔ تحقیق شده ـ اشاره می‌گردد.

بیانات آیت‌الله اصفهانی، ذیل هشت حدیث از اصول کافی آمده که نسخه اساس در این مورد، چاپ دارالکتب الاسلامیة (تصحیح و تحقیق مرحوم استاد علی‌اکبر غفاری) است.

تعلیقات احادیث منتخب، در سه بخش (معرفة الله، دو حدیث؛ اسماء و صفات الاهی، دو حدیث؛ بداء، چهار حدیث) ارائه می‌گردد.

---

۱. دربارهٔ شرح حال او، بنگرید: فصلنامهٔ سفینه، شمارهٔ ۲، ص ۳۰ـ۳۱، مقدمهٔ «ابواب الهدی»، از آثار ایشان (تحقیق: حسین مفید. تهران: منیر، ۱۳۸۶ ش) ص ۲۱ـ۹۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

بخش اوّل ـ معرفة الله

۱) کافی ۱: ۱۳۵، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ح ۵:

از زمان امام صادق علیه السلام، معارف بشری در جوامع اسلامی انتشار یافت و عرفای بشری روی به فزونی نهادند. معارف و علوم الاهی با معارف بشری آمیخته شد، و این به سبب کوشش خلفا و مترجمان، وکوشش پیروان آنها بر رفع تمایز بود. در آن زمان اختلافات در باب توحید، فراوان شد. و دانشمندان علم کلام و فلسفه در شهرهای مسلمان زیاد شدند.

به همین جهت، این سائل از امام رضا علیه السلام دربارهٔ توحید می‌پرسد. و امام رئوف غریب صلوات الله علیه در نامهٔ شریف خود، با جوامع توحید به او پاسخ می‌دهد، و نسبت به معارف قرآن تنبّه می‌دهد. و می‌فرماید:

«الحمدلله المُلهم عباده الحمد».

یعنی: هرکس یاد آورد که علم به حمد اوست، این خود، از افاضه و هدایت الاهی است، زیرا انسان به حیث ذات خود، فاقد علم و هدایت به حمد خداوندگار خویش است.

سپس امام رضا علیه السلام صراحتاً بیان می‌دارد که قرآن بر چه مبنایی است. می‌فرماید:

«فاطرهم علی معرفة ربوبیته».

این جمله، عین تذکّر دادن است به این نکته که آفریدگان، بر فطرت معرفت و توحید او مفطور شده‌اند، و اینکه او خداوندگارشان است، بدون اینکه شریک داشته باشد. پس اوست قیّوم حیات‌بخش که بخشندهٔ عقل، علم، قوّت، قدرت، عافیت و کمالات است، چنان که روشن است.

سپس تنبّه می‌دهد به نکته‌ای که به نور عقل و علم، از آیات و علامات الاهی ـ که دالّ بر خدای تعالی است ـ مکشوف می‌شود. توضیح اینکه به نور علم و عقل، کشف می‌شود که هر آنچه دانسته شود، تعقّل گردد، تصوّر شود و فهم گردد، حیث

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

ذات آن، مجعولیّت و شیئیّت و تحقّق بالغیر است که همان مخلوقیّت باشد. پس با این آیاتِ مکشوفه تذکّر می‌دهد به جاعلِ قیّوم قدّوسی که برتر از مشابهت به آن آیات است، به هر وجهی از وجوه که باشد.

سپس باتذکّر به تمام آیاتی که نشانه‌هایی بر عزیز قدّوسِ برتر از ادراک هستند، کلام را تفصیل می‌دهد.

آنگاه به مطالبی تنبّه می‌دهد که به عقل و علم کشف می‌شود، یعنی مباینت ذوات خودشان با ذاتی که آن را به فطرت می‌شناسند. آنگاه خدای تعالی را وصف می‌کند، بدانچه خداوند خود را وصف کرده، از علوّ و قدس، که عقل و علم دو برهان بر آن هستند. و این عینِ تذکّر به عجز از معرفت او به توصیفات و تعریفات بشری است. پس خدای تعالی نقائصی راکه در آفریدگان او معلوم است، از خدای تعالی نفی می‌کند. و این ـ چنان‌که روشن است ـ عین مخالفت با توحیدهای بشری است، که خدای تعالی را به یکی از دو وجه وصف می‌کنند.

سپس امام رضا صلوات‌الله علیه و آله تصریح می‌کند که خدای تعالی به وجود خود، جولان‌های اوهام را در هم کوبیده است، پس توهم خدای تعالی شأنه ممتنع است، چه رسد به توهمِ توحید او. حضرتش، بر این معنا تأکید فرمود، با جملهٔ «**اول الديانة معرفته، و كمال المعرفة توحيده**». بدین ترتیب، تأکید فرمود بر اینکه کمال توحید، نفی صفات از اوست. این عین تذکّر به توحید است که بشر بر آن مفطور بوده، چراکه خدای تعالی نه وصف می‌شود و نه به وجهی تعبیر می‌شود، همان‌گونه که ظاهر است در نظر کسی که آن را وجدان کند؛ چراکه عقل و علم، دو برهان‌اند بر آن که صفت و موصوف، هر دو حیث ذات آنها، مخلوقیت است که با خالقِ جاعل تباین دارد. پس محال است که بتوانند معرّف خدای تعالی باشند.

بدین روی، هرکه خدا را وصف کند، او را محدود کرده است، چون توصیف خداوند به هر وجه، و توصیف کمالات و اعطا و تملیک او براساس معلومات و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

مفهومات و معقولات و متصوّرات، از آن حیث که همه محدودند، مستلزم تحدید خداست. چراکه موصوف به وصف محدود، ضرورتاً محدود است. و محدودیت، مخالف ازلیّت است.

به این جهت، امام رضاعليه‌السلام، بحث و تکلّم و اثبات و نفی را نسبت به خدای تعالی و کمالاتش و افعالش و مالکیّتش و جاعلیّتش بطور کلّی ساقط می‌کند.

سپس حضرتش به نکاتی تنبّه می‌دهد که ان شاء الله تعالی خواهید دید، که خداوند تعالی، عالِم بود زمانی که معلوم نبود ـ تا آخر نوشتار آن جناب، که از نفائس معارف الاهیه است که از معارف بشر، ممتاز است. (نسخه صدرزاده، ص ۱۹۲؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۸۸، ذیل حدیث شماره ۱۱۰۶)

۲) کافی ۱: ۱۳۷، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ح ۳.

تصریح امام‌عليه‌السلام بر اینکه خدای تعالی به توصیفات وگزارش‌های بشری وصف نمی‌شود، بر خردمند دانا پوشیده نیست.

سپس یادآوری می‌کند آنچه راکه انسان به فطرت می‌شناسد، و علم و عقل دو برهان بر آن‌اند، یعنی مباینت و تقدّس خداوند تعالی از مشابهت با دیگران.

آنگاه حضرتش تصریح می‌کندکه خدای تعالی مبرّا است از تمام آنچه در اجسام ترکیب کرده است. پس باری تعالی نه تنها جسم نیست، بلکه روحی مرکّب در جسم نیست. نیز آشکارا می‌فرمایدکه خداوند، نه جسم است و نه صورت. و این عین مخالفت با توحیدهای بشری است که می‌گویند: «**سبحان من خلق الاشیاء و هو عینها**» (الفتوحات المکیة ۴: ۱۳۳ سطر ۲) و عقیده دارندکه او موصوف است و متعیّن است به تمام اوصافت مخلوقیّت.

همچنین می‌فرماید: «**فرق بین ما جسّمه و صوّره و شیّأه و بینه**». بدین‌سان آشکارا بیان می‌دارد که خداوند، مشیّیء الاشیاء است، و حیثِ ذاتِ اشیاء، شیئیت به خدای تعالی است، که مجعولیّت ذاتی بدون جعل است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

سپس تصریح می‌کند که خالق لطیف جلیل، خلق و صنع کرد، نـه از شـیء. و روشن است که این عین مخالفت با معارف بشری است، که عقیده دارند خدای تعالی متعیّن به نفس ذات خویش است، و به نظر آنها خـلقت اشـیاء عـین تـعیّن خداوند متعال است. چون چنین است، خلقت اشیاء از شیء به حقیقت شیئیت است، که ذات خدای تعالی است.

آنگاه آشکارا بیان می‌دارد که علم خدای تعالی متوقّف بر معلوم نیست و بشر در معارف خود به این علم نمی‌رسد، و این از مسائل دشـوار است. (نسـخه صـدرزاده، ص ۱۹۴؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۹۱؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۰۸)

بخش دوم ـ اسماء و صفات

۳) کافی ۱: ۱۱۶، کتاب التوحید، باب معانی الاسماء و اشتقاقها، ح ۷:

بر خردمندان پوشیده نیست که مراد از اسماء و صفات، همان صـفات لغـوی است که عین اسماء است.

امام علیه‌السلام می‌فرماید: «**فإن قلت: لم تزل عنده في علمه و هو يستحقّها**»، این تفسیر و کلام در معارف بشری، به ثبوت معلومات است به این دلیل که علم به اشـیاء را بدون کینونت آنها به وجهی ـ بعد از التزام و تصریح به علم خدای تعالی به آنها ـ نمی‌شناسند.

لذا حضرتش نصّ و تصریح دارد به نفی معلومات، ازلاً، از تمام حیثیّات و به همهٔ معانی که بشر در معارف خود قائل است، از مراتبی که در مورد ذات خدای تعالی نزد خود تصوّر می‌کنند.

همچنین امام علیه‌السلام تصریح می‌کند که انطواء (پیچیدگی) کثرت در وحدت، غلط است و خدای تعالی، متجزّی نیست، بلکه قابل توهّم به قـلّت وکـثرت نـیست. بدین‌سان به ندای بلند، فریاد می‌دارد که وحدت درکثرت وکثرت در وحـدت، باطل است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

حضرتش صلوات‌الله علیه تأکید می‌فرماید که بـر اوهـام حـرام است کـه او را محدود سازند. و این تصریحی است شدید به اینکه توهّم تـحدید، از مـحرّمات است.

امّا بشر در توحیدها و معارف خود، پس از اثـبات عـلم حـقّ ـ تـعالی شأنـه ـ معلومات را در مرتبه‌ای از ذات باری، به وحـدت عـلم و عـالِم و مـعلوم، اثـبات می‌کند. و این عین کثرت مورد توهّم است. پس از آن به این عقیده ملتزم می‌شوند که او کثیر است خارجاً در عین وحدت. و امام صلوات الله عـلیه ایـن را در بشـر می‌بینند.

از این رو، تصریح می‌فرماید که خداوند، علم ذاتی دارد و عالِم است، آنگاه نفی کثرت را به تمام معانی آن، آشکارا بیان می‌دارد.

آنگاه به روشنی توضیح می‌دهد: «**و کذلك قولك «عالم»، انّما نفیت بالکلمة الجهل و جعلت الجهل سواه**»، این کلام، نصّی است بر اینکه علم خدای تعالی، نـفی جـهل است نه اثبات معلومات در ذات او.

سپس می‌فرماید: «**فاذا أفنی الله الأشیاء، أفنی الصور و الهجاء، و لاینقطع و لایزال من لم یزل عالماً**». بدین سان، بر تصریح به «علم بلامعلومِ» الاهی، تأکید می‌کند که علم خداوند، موکول به معلوم نیست، در هیچ وجه از وجوه آن، چنان که بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

پس این روایت ـ چنان که دیده می‌شود ـ تصریحی است شـدید و تـوضیحی اکید، بر بطلان این توهّم که خدای تعالی بعد از مرتبهٔ ذات غیب مطلق، مرتبهٔ علم به اشیاء را دارد، به عین علم به ذات اقدس خود ـ تعالی شأنه ـ که به دلیل انطواء کثرت در وحدت او پیش می‌آید.

طبق این حدیث، عقیدهٔ یاد شده عین توهّم کثرت در ذات الاهی است و عین تحدید در مرتبهٔ استجلاء که بشر عقیده دارد، چنان که به ندای بلند، فریاد می‌زنند،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

و تصریح کرده‌اند به وجود اعیان ثابته در علم، و آشکارا گفته‌اند که اعیان ثابته، مجعوله نیست، در پیِ آن‌که ذات، مجعول نیست، چنان‌که بر کسی پنهان نمی‌ماند. (نسخه صدرزاده، ص ۱۸۶؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۵۹؛ ذیل حدیث شماره ۱۰۸۵)

۴) کافی ۱: ۱۱۴، کتاب التوحید، باب معانی الاسماء و اشتقاقها، ح ۲.

امام صلوات الله علیه می‌فرماید که الوهیت، اقتضای مألوه دارد. و باید کسی باشد که دربارهٔ او تحیّر پدید آید، زیرا آن‌که اِلٰه است، پدید آورنده است. پس باید کسی باشد که دربارهٔ او ـ تعالی شأنه ـ واله و متحیّر شود.

بر خردمندان آشکاراست که این کلام، عین تذکّر به الوهیّت حق تعالی است که هرکسی آن را می‌شناسد. و نیز تذکّر به تحیّر است که صِرف شیئیت به خدای تعالی در آن است.

کلام امام علیه السلام که فرمود: «**الخبز اسم للمأکول**» ـ تا آخر حدیث ـ تذکّری است به اینکه مباینت اسم شیء با مسمّیٰ، به علم حقیقی که ظاهر به ذات خویش است، معلوم است.

امام علیه السلام تنبّه می‌دهد که توحید خداوند، تمییز او از آفریدگانش است، و می‌رساند که اسمای خدای تعالی غیر از خود خدا است. کسی که مباینت اشیاء را به علم حقیقی یاد آورد، برهانِ باهر برای او آشکار می‌شود بر اینکه توحید خداوندگار، تمییز اوست از خلقش، نه وحدت او با آفریدگانش، چنان‌که آشکار است. (نسخهٔ صدرزاده، ص ۱۸۷؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۶۲؛ ذیل حدیث شمارهٔ ۱۰۸۷)

بخش سوم ـ بداء

۵) کافی ۱: ۱۰۷، کتاب التوحید، باب صفات الذات، ح ۵:

روشن است که توهّم، فقط از آن جهت است که غیریّت آفریدگان با آفریدگار، بدیهی است. گوینده، پنداشته است که اگر بگوییم: «خدا عالِم است»، ناگزیر باید معلومات ـ که فعل اویند ـ با او همراه (و ازلی) باشند. امّا امام علیه السلام پاسخ می‌دهد که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

خدای تعالی، عالِم است و عینِ علم، بدون معلوم. (علم بلا معلوم) است. (نسخه صدرزاده، ص ۲۱۴؛ نسخه تحقیق شده، ص ۶۷۵؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۸۰)

۶) همان باب، ح ۶:

روشن است که سخن گفتن، ناگزیر باید در مقیاس عقل سائل باشد. از این حدیث برمی‌آید که مرجع اشکال بعضی از موالی ـ چنانکه پیش‌تر یاد شد ـ مبنی بود بر این نکته که غیریّت آفریدگان با آفریدگار، بدیهی است و آنان پنداشته بودند که علم، ناگزیر از وجود معلوم است و معلوم، فعل خدای تعالی است. از این‌رو گفتند: اگر معتقد شویم که او می‌داند که او واحد است نه غیر او، در این صورت ناگزیر است از پدید آوردن دیگران، که این خُلف است.

به این دلیل، به این توهّم افتادند که حقّ بعد از اینکه اشیاء را آفرید، می‌داند که قبل از خلقت آنها واحد بود، در زمانی که آن اشیاء وجود نداشتند.

امّا امام علیه‌السلام بر علم خداوند تصریح فرمود، و به تفصیل با آنها وارد نشد، برای تنبیه بر اینکه خدای تعالی درکمال خود، با تفکّرها و استدلال‌های بشری شناخته نمی‌شود، پس نصّ کلام امام، علم خدای تعالی است که آن را معیّن نساخت و به چیزی اضافه نکرد، چنان که آشکار است.

اینها بخشی از روایاتی است که به علم ذاتیِ خدای تعالی برمی‌گردد. کسی که بخواهد بر تمام روایات وارده در این مقام آگاه شود، ناگزیر باید به کتابهای اخبار، از کافی و بحار و ادعیه و صحیفه‌ها رجوع کند.

سپاس خدای را، که روشن شد تمام آیات و روایات مربوط به علم، تذکری است به حقیقتی که عقل و علم و معرفت فطری، برهانِ آن هستند، یعنی: علوّ علم الاهی از کینونت شیء در آن و وحدت او در ذاتش؛ یا همراهی معلوم؛ یا توقّف آن بر وقوع شیء؛ یا محدود شدن؛ یا محصور شدن به یکی از دو نقیض یا به نظامی خاصّ.

عقل و علم و معرفت فطری، همچنین برهان‌اند بر علوّ خداوند، از اینکه (کُنه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

او) به عقل و علم شناخته شود، چه رسد به اینکه با معلومات و معقولات شناخته شود.

چون تعیّن نظام موجود، در مرتبهٔ علم حق تعالی به ذاتش ممتنع است، ناگزیر باید این تعیّن به فعلش باشد، وگرنه تخصیص بدون مخصّص لازم می‌آید. چراکه هرچه مخصّص فرض شود، نسبت آن به تمام نظام‌ها متساوی است. آنچه معیّنِ مخصّص است، رأی الاهی و بداء اوست که حیث ذات آن، مخصّص بودن و معیّن بودن است.

پس بنابر رأی خود، حبیب خود و صادر اوّل خود صلی‌الله‌علیه‌وآله را تکوین داد (پدید آورد). سپس از رأی او و بدای او، نظام کائن را عینیّت داد، بدین‌سان که علم بلامعلوم که نسبت به آن داشت، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حمل کرد، که همان مشیّت است. پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام براساس این علم، از هر چیزی خبر می‌دادند، اگر آیه‌ای در کتاب‌الله نمی‌بود.[1]

آنچه از این علم منکشف می‌شود، محدود است، امّا علمی است به آنچه پدید خواهد آمد قبل از پدید آمدنِ آن. پس آن نیز «علم بلامعلوم» است، همچنان که علم به نظاماتِ غیرکائن محدود، علم بلامعلوم است. و شاید از علمی باشد که خدای تعالی در شب‌های جمعه به آن گرامیان می‌آموزد. و تحمیل خدای تعالی را نهایتی نیست. بدین روی، در شب‌های جمعه بر علم آنها افزوده می‌شود. و عین افاضهٔ قدرت بر آن است.

از سوی دیگر، علم به آنچه تکوین یافته، علم به کائنات گذشته است. و آن علم مع‌المعلوم است، چنان که علم به آنچه دانسته نیست از غیر کائنات گذشته، نیز مع‌المعلوم است.

---

۱. مراد، آیهٔ ۳۹ سوره رعد است، چنان که در روایات آمده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

همچنین علم خدای تعالی با قداستی که دارد، از نهایت، غیب مکنون مخزون است که کسی را بر آن آگاه نساخته است، به این دلیل که نهایت ندارد. پس تکوین نبیّ اکرمﷺ، فقط به خداوندگار اوست، که عین مشیّتی است که به نفس خود آفریده شده و بقیّهٔ مخلوقات بدان آفریده شده‌اند. پس [چنان‌که در حدیث شریف آمده] «پیامبرﷺ از خداست و همگی از پیامبرند». و این است مراد انشقاق نور پیامبر از نور عظمت خدای تعالی.

بدین رو آشکار می‌شود که خدای تعالی عالِم است به نظام کائن معیّن، قبل از کینونت آن. و به علم خود که به حبیبش و برگزیده‌اش می‌آموزد، در باب رأی خود که مخصّص به ذات قدّوس الاهی است نسبت به دو متساوی و تعیّن بدان تحقّق می‌یابد. پس تعیّن، فقط به فعل اوست. و این علم ثانی حقّ تعالی به نظام معیّن کائن است. رأی و بدای او، فقط از علم اوّل اوست که مقدّس از تعیّن است. پس وقتی رسول اکرمﷺ وعاء مشیّت الاهی است که علم به نظام کائن ـ قبل از پدید آمدن آن ـ است. پس هر چیزی راکه خداوند تعالی اِحصاء کرده، قبل از پدید آمدن آن در کتابی است، که همان پیامبر برگزیده است. همچنین تمام آنها را إحصاکرده درکسی که نفس رسول است، که امام مبین علی‌بن ابی‌طالب و فرزندان معصوم اویند، صلوات الله علیهم اجمعین.

آنانند برگزیدگان عالِم به غیب به علم خدای تعالی. وقتی عالِم به نظام کائن باشند قبل از پدید آمدن آن، چگونه پس از پدید آمدن، عالِم به آن نباشند؟ پس آنانند کتاب مبین، که هیچ رطب و یابسی نیست جز آن که در آن کتاب باشد. و هیچ غائبی در آسمان و زمین نیست مگر آن که در این کتاب ثبت شده باشد. (نسخه صدرزاده، ص ۲۱۵؛ نسخه تحقیق شده، ص ۶۷۶؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۸۸)

۷) کافی ۱: ۲۵۱، کتاب الحجة، باب فی شأن انا انزلناه، ح ۸:

بر خردمندان آشکار است که وجه احتجاج به این سورهٔ مبارکه و به سورهٔ حم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

(دخان)، همان است که در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت که دو فعل مضارع («تنزّل» در سورهٔ قدر و «تفرّق» در سورهٔ دخان) در فعلیّت و استمرار، ظاهرند.

از این روایت مبارکه روشن می‌شود که ورود سائل به محضر حضرتش، به اذن آن جناب صلوات الله علیه نبوده است، و او اهل معرفت بداء و فهم آن نبوده است، زیرا امام صلوات الله علیه توضیح خود را تکرار می‌کرده و با این همه تکرار، سائل، معنای بداء را نفهمیده است. پس امام تصریح می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله جمل را از جهت حکم خدای تعالی به ایقاع شیء می‌داند، و اینکه حکم و قضای خدای تعالی در شب‌های قدر نازل می‌شود و امام، بعد از سؤال، تصریح می‌کند که مراد، آمدنِ حکم و امر، از خدای تعالی در شب‌های قدر است.

بعد از سؤال، امام علیه السلام تصریح می‌کند که «حکم» که به ائمه علیهم السلام می‌رسد، در علم آنها نیست. بعد از این تصریح شدید حضرتش، سائل می‌پرسد: «**فما یحدث لهم فی لیالی القدر علم سوی ما علموا؟**» در برابر این پرسش، آن جناب صلوات الله علیه پاسخ می‌دهد که امامان معصوم علیهم السلام به کتمان این مطلب امر شده‌اند. و این حقّی است روشن، چرا که از اوجب واجبات، عدم القاء حکمت است به کسی که نمی‌فهمد.

توضیح اینکه تفسیر سؤال باز می‌گردد به «علم بلا معلومِ» الاهی.

و سائل، از کسانی است که به علم، شناخته شده نیست و آن را نمی‌داند. بلکه خدای تعالی عالِم به آن است، زیرا او خود آن را آموخته است. پس القای آن به کسی که می‌خواهد آن را به علم و فهم و عقل بشناسد، اضلال است، چه رسد به کسی که صریح کلام را نمی‌فهمد، تا آنجا که ـ بعد از تصریح به اینکه حکم در علم ائم نیست ـ باز هم می‌پرسد: «**فما یحدث لهم فی لیالی القدر علم سویما علموا؟**» پدر و مادرم فدای آن امام همام باد، که چه بزرگ‌منش و بردبار است!

آنگاه امام علیه السلام پس از این برای چهارمین بار که مورد پرسش قرار گرفت: «**و ما**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

کانوا علموا ذلك الحکم؟» تصریح کرد: **«بلی، قد علموا، ولکنّهم لایستطیعون امضاء شیء حتی یؤمروا فی لیالی القدر»**.

روشن است که مراد از علم ائمه علیهم‌السلام به حکم ـ از آن حیث که چنان باشد ـ همان است که برای تعیّن نظام در علمشان، بدان حکم می‌شود، نه نفس‌الامر، چرا که امام علیه‌السلام در روایت تصریح می‌کند که ناگزیر، امری خواهد بود. از این‌رو، ائمّه استطاعت ندارند مگر بعد از امر. با این همه، سائل مراد را نفهمیده و بار دیگر می‌پرسد: **«هل کان یأتیه فی لیالی القدر شیء لم‌یکن علمه؟»**

امام جواد علیه‌السلام پاسخ می‌دهد: **«لا یحلّ لك أن تسأل عن هذا»**. سرّ مطلب نیز روشن است، زیرا آن سائل، اهلیّت برای فهم نداشت، به ویژه در مورد مطلبی که شناخت آن حتی با فهم و عقل و علم ممکن نمی‌شود، چرا که بازمی‌گردد به اختصاص علم به این حکم، به ذات خدای تعالی، به علم بلامعلوم او. هیچ تعیّنی به هیچ وجهی از وجوه نیست در علم خدای تعالی به این حکم و نقیض آن و امثال آن تا بی‌نهایت، بدون تعیّن و بدون معلوم.

با این همه حضرتش صلوات الله علیه به سائل پاسخ داد که این علم که در مورد آن می‌پرسی ـ یعنی: علم به این حکم که از جانب الاهی فرود آمده و اختصاص به ذات باری دارد، بدون تعیّن و بدون معلوم در هیچ وجهی از وجوه، و اینکه رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام آن را نمی‌دانند مگر در شب‌های قدر ـ مخصوص اولیای معصوم الاهی است، که هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌سازند، مگر خودشان را، نه کسانی را که از آنان نباشند و به ولایت دیگران متمسّک باشند.

زیرا اهل بیت علیهم‌السلام، تذکّر دهنده به جهانیان‌اند. پس هرکسی را که خداوند خواسته که خود را و علم خود را در قداست و علوّ آن به او بشناساند، از کسانی که پیروان اهل بیت باشند، او به اطّلاع حجّتهای الاهی، از آن مطّلع می‌شود، و به معرفت آنها می‌شناسند، نه دیگران. چنین کسانی، وابسته به اهل بیت‌اند. و اعجاز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

امامان معصوم با بذل علم به کسانی که حامل علوم و معارفشان نباشند، باطل نمی‌شود.

به هر حال، صراحت روایت بر آن است که خدا، بدا دارد. و حکم او ناگزیر در شب‌های قدر، فرامی‌رسد، و ایمان به سورهٔ «**إنّا أنزلناه**»، به ایمان به بداء بازمی‌گردد. (نسخهٔ صدرزاده، ص ۲۶۴؛ نسخه تحقیق شده، ص ۷۸۴؛ ذیل حدیث شماره ۱۲۸۶)

۸) کافی ۲: ۴۴۹، کتاب الایمان و الکفر، باب نادر، ح ۱:

این امر بدیهی است که قدرت خداوند در انحاء تطهیر و تکمیل، بی‌پایان است. نیز بدیهی است که خداوند تعالی عدل و فضل دارد، لذا رأی برای اوست که براساس عدل، بلکه براساس فضل خود ـ برای تطهیر بنده و تکمیل او ـ حکم به عقوبت کند، و نیز می‌تواند آنچه راکه حکم‌کرده امضاء نکند، از سر رأفت و امتنان، به این دلیل که قدرت او در تطهیر و اصلاح بنده‌اش پایان نمی‌پذیرد. لذا حکم به کیفر می‌کند و از امضاء بازمی‌ایستد، زیرا در امضای آن رأی دارد.

پس علّت فاعلیّت اوکمال ذات اوست. و علّت غائی، کراهت مُسائت بندهٔ اوست و پاداشی به نوافل او، به این دلیل که پیشتر روشن شدکه تردّد خدای تعالی شأنه، مانند تردّد آفریدگان او نیست، چنان که به براهین روشن شد. بلکه تردّد خدای تعالی، بقای او در لطف و احسان و رأفت بر بندهٔ مؤمن اوست، به اینکه کیفری راکه بر بنده‌اش تقدیر و قضاکرده بود تا او را از معصیت تطهیر کند، امضاء نکند، به رأی خودکه انحاء تطهیر وکیفر و عدل و فضل را تخصیص می‌زند.

آنگاه، بدان روی‌که علم و قدرتش بر انحاء تطهیر، نامتناهی است، آنچه را تقدیر کرده امضاء نمی‌کند، و به رأیی حکم می‌فرمایدکه تخصیص زده و غایت فعل خود را جاری می‌سازدکه علت فاعلیت خدای تعالی نیست، و این به دلیل کراهت بندهٔ مؤمن از موت است یا تطوّل خداوند بر او برای پاداش دادن به نوافلی که اداکرده است. پس منزّه است خداوند، که درکارهایش بسا رئوف و بزرگ‌منش است!

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

خلاصه اینکه بشر در معارف خود، به اختلاف شدید در مورد علم الاهی و مراد از قدرت و جاعلیّت و جعل و خلقت خدای حکم افتاده‌اند، و نیز در این موردکه آیا خلقت خدای تعالی آغازی داشته است یا نه؟

بعد از تکامل و تحقیقات فراوان توسط فحول و ارکان دانش بشری، براهین بشری اقامه کردند بر اینکه:

الف ـ علم خدای تعالی به نظام اَتَمّ، به عین علم او به ذات خویش است؛

ب ـ قدرت او فعلیت تأثیر اوست به دلیل امتناع قوّه در ذات باری؛

ج ـ چون تخلّف علّت تامّه از معلول آن ممتنع است، آفریدگان او از لوازم ذات اوست، و آن مخلوقات، ازلی و ابدی هستند ـ حتّی عالم اجسام ـ چراکه وقتی مخلوقات، از لوازم ذات باری باشند، بدء و ابداع در آنها ممکن نیست.

د ـ فعل، از ناحیهٔ خدای تعالی، تغییر و امکان در ذات او را موجب می‌شود. پس براهین اقامه کردند بر اینکه نظام، به طور وجوب واقع شده، بر یک شیوه و یک گونه.

هـ ـ تغییر نظام‌کائن، از ممتنعات واضح است.

و ـ وقوع و تقدّم و تأخّر، در ظهور است نه در حدوث ذاتی و صدور.

بر این اساس، براهین حکمی اقامه کردند بر امتناع معاد جسمانی که پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین بدان بشارت و هشدار دادند.

امّا آنچه صاحب شریعت و قرآن مجید آورده، با تمام این موارد مخالفت دارد، به دلیل آنچه بیان شدکه اساس آن بر براهین الاهی و شهادت حقّ تعالی شأنه است، و نیز علم و قدرت الاهی شناخته نمی‌شود مگر به خود خدا، بدین روی تذکّر می‌دهد به مَثَل اعلی که به وسیلهٔ آن، خداوند در علمش و قدرتش ـ در عین علوّ و قداست ـ شناخته می‌شود. همچنین تذکّر می‌دهد به حقّ تعالی شأنه در کمالاتش. بدین جهت تذکر می‌دهدکه آفریدگان، ازلی نیستند، بلکه فقط ذات او

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]

ازلی است، و خداوند مُبدِع مُحدِث است، پس خلقت او را آغازی است از رأی و امر او، و نیز حکم و قضا و حتمی گردانیدن او.

چراکه تمام تعیّنات سابق، بلامعلوم و بدون کینونت شیء است، زیرا خدای تعالی نسبت به تمام کائنات، قبل از تکوین علم داشت.

پس ناگزیر امضای او براساس رأی اوست. و محال است که به وجوب و امتناع خلاف آن منقلب شود، بلکه نسبت پیدایش و ناپیدایش (کَوْن و لاکَوْن) بعد از تمام این تعیّنات، مساوی است، بدون هیچ گونه اولویّت، به هیچ وجهی از وجوه، زیرا که این موارد با رأی تعیّن یافت، پس او را رأی است بعد از این تعیّنات، چنان که او را قبل از آن و حتّی بعد از حتمی سازی و حتّی در آنچه وعده داده است. و نیز به دلیل مالکیت رأی، خداوند تمجید می شود به اینکه باری تعالی خُلف وعده نمی‌کند. پس آنچه تکوینش را با رأی تعیین کرده، امضا کند، به صنع شیئی نیاز ندارد. (نسخه صدرزاده، ص ۲۸۳؛ نسخه تحقیق شده، ص ۸۲۵؛ ذیل حدیث شماره ۱۳۵۲)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.4.5]